

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ناتور رحمانی

۲۷ اپریل ۲۰۱۳

سالها در افغانستان باران نخواهد بارید،

و بهار یک خیال خواهد بود، تا بهار آزادی !!؟

وقتی فصل ها جابه جا شدند. دود خاک سوخته به فضاء بلند شد. کوه ها از حرارت سُرَب مذاب مفهوم هزار انفجار را با هزار ها زخم سینه اش تداعی کرد، دره های سبز و درختان گشن تاراج دست طوفان و تندباد گردیده بی برگ و بار گردید. دگرچشم کور دریا ها، رود ها و چشمه سار ها نمناک نگریدید. لب خشک و ترکیده زمین و جاده در انتظار قطره ای باران عطوفت زیر چکمه های رهروان آمده از آنسوی مرز محبت و دوستی با سنگ در سینه و سلاح در آستین خونین گردید، این جهنمی ترین روز در تقویم ساعت را باعقربه های کشیده شبیه گژدم روی پودر خاک نشان می داد که زهر آگین از عقب همدیگر روان بودند. (تو گوئی عدد هفت با هشت مسابقه داشت) روزها به درازی ماه و ماه ها طویل تر از سال و سالها به بلندای قرن ها رسید. آفتاب زخمی تر از همیشه بر فرق زمین نشست و خشکسالی را با ریشه های سوخته پیوند زد، هجوم ملخ ها در مسیر شان هسته و جوانه نگذاشتند حتا از قعر قحط سالی استخوان شکستاندند و به نیش کشیدند.

سیاهرنگ ترین ملخ ها در هزار چاک زمین خشکیده تخم گذاری کردند و خود با خوردن همدیگر زندگی را به گروگان گرفتند تا دور دگر که آفتاب برای التیام زخم ها، خودش را به چادر شب پیچید. بدبختی ها از کوتاهترین راه رسید و همه را به هم خلط و خمیر نمود. باور در مزارع خشخاش بارور گردید و هزارها ملخ سرخ و سیاه از تخم های گذاشته شده به چاک چاک زمین برون برآمدند و اندیشه آزموده شان را بسیار آسان از مسلخ نیات شان عبور داده روی هر تخته شکسته از حوادث بار کردند تا باد برخاسته از ویل آن را به دوران آورد و بها دهد ...

آنها این هجو و هجوم را مبارزه نام گذاشتند. مبارزه برای شکمبارگی و شکمبارگی ... این قشر ملخ های کتابخور مشبوع شده از هزار ها ریشه گسسته در عمق خاک برای ارتفاع شکم های شان از شب و شلاق شعار ساختند و با گردونه هیجانان لذت بخش برای ساختن خاطره های پرشور و نام آور به طور مطلق جدا از احساس و حقیقت با همان تشنگی قرون از خشک فکری به سیروسیاحت پرداختند و برای مستی و تفنن آشامیدن قطره قطره خون انسان را تا نهایت جنون و دیوانگی تقاضا نمودند، خون توده های نادار و ناتوان را که همیشه قرضدار زندگی بوده و می خواستند هر چه سریع تر از گذرگاه ستم عبور نمایند تا به سیر نمودن شکم های شان برسند، آنها می دانستند که در این راه قطره

قطره خون شان را به شیشه می کشند و بار بار نابود خواهند شد، مگر بی هراس به پیش می روند زیرا تمام راه ها را کوبیده اند و شکنجه، زندان و زنجیر را دیده اند، این توده ها به دور از نیت ماجراجویانه یا برهنه تا آخر خط می دوند « تا بهار آزادی » این ها برای رسیدن به هدف شان شرافت را خدشه دار و ناموس را به گرو نمی گذارند و از شدت ترس رنگ نمی بازند، این توده های تحت ستم قدسیت نفرت از معامله گران خاک و خون خویش را همیشه در قلب خود شعله ور نگهداشته اند، نه گذشته های دردناک فراموش شان می شود و نه با آدمکشان خاین آشتی و سازش دارند، این ها برای آزادی می رزمند

هجوم ملخ ها در خشکسالی اندیشه لای پنجه های روس غدار هسته کودتا ها را گذاشت و با بربادی تمامیت زندگی مادی و معنوی ، به نام منفور (خلق و پرچم) در هزارها زخم زمین ناشی از انفجار و انزجار فرو رفتند و آنجا ها تخم گذاری کردند که در دور دگر به نام های ملوث مجاهد، طالب، نیروی شمال و غیره سر برون کردند همه یکساخت، همه یکرنگ، تا تخم گزاری اختاپوس هزارپا، یانکی های اشغالگر و جهانخوار ...

این ملخ های برآمده از سوراخ های زمین هوای تولید شده از باد پکه اتاق های خواب شان را با هوای دموکراسی اشتباه گرفته با دیده درائی ذاتی و حقارت فطری شان از این جا و آنجا آواز برون می دهند ، همین ملخ های ویرانگر و تباه کن اکنون ادیب ، فیلسوف ، مؤرخ ، قصه نویس ، شاعر ، خاطره پرداز ، واقعه نگار شده اند !!!

وقتی قصاب قلم بزند سیاه را سپید نشان خواهد داد و خیانت را اشتباه ... مگر یک گروه سیاسی با آن همه کر و فر چقدر و چند دفعه می توانند اشتباه کنند؟ آنها به قیمت قتل عام مردم و میهن تا حد مستعمره ساختن کشور

این اشتباه خیانتبار یا خیانت اشتباه آمیز ختم کار احزاب آنچنانی نبود. بل آغاز بود آغاز کاری که یک مصیبت از میان مصیبت دیگری به وجود آمده و هر یک خود نوزاد مصیبتبار دیگری را آفرید ... همین ملخ ها بودند که تا دیروز روی میلیون ها دالر خون ملیون ها افغان را ماسیدند تا مقدار خیانت و جنایت خود را به افغان و افغانستان به اربابان خویش نشان دهند، امروز هم قصد از بین بردن مزارع از نو کاشته را دارند. گرچه این مزارع از نوع رستنی های مصنوعی تیپ امریکائی و کشور های سرمایه داری باشد. می خواهند باز هم کشور را با زور سرمایه و سلاح برای آدمهای اسیر شده آن دیار به زندان تبدیل نمایند. زندانهای که احزاب چپ و راست حاکم در افغانستان داشتند .

شما به صورت دقیق نمی توانید تصویری از زندانهای وحشتناک دوران آنها داشته باشید تا به چشم ندیده باشید وقتی برون از زندان استید نمی دانید شکنجه گاه چیست؟ حرفهائی پیرامون آن می شنوید مگر وقتی داخل آنجا رفتید خواهید فهمید که شکنجه گاه یعنی چه ؟

آنجا آدم را با شدید ترین عذاب ها آشنا می ساختند که صد بار مرگ بر آن شرف داشت و گاهی هم مرگ به اثر شکنجه فرا می رسید که قابل تحمل بود، آنجا در شکنجه گاه برای مقاومت کردن شجاعت کافی نبود زیرا برای شجاعت میزان و پیمانه ای وجود نداشت ، شاید برای یک روز یا یک شب خوب بود مگر برای فردا و فردا شب چه ؟

در شکنجه گاه کوشش می کردند هویت و شخصیت آدم را بکشند ، شکنجه گران با پستی در تلاش چنین کاری بودند گرچه به دیده مردان مبارز بسته به زنجیر بیشتر از پیش زبون و حقیر معلوم می شدند، این جانوران سیاسی نه تنها با یک زندانی چنین می کردند بل با کسان وی نیز چنین رویه داشتند، با آنهایی که در سوزان ترین روز ها ویا در سرد ترین فصل ها با صد زحمت و نامرادی بچه در بغل خود را عقب دروازه صدارت، ریاست تحقیق، حوزه های شماره دار و بدنام (استخبارات با شکل همگون و نامهای مختلف) و یا دیوار بلند زندان می رسانیدند، آنها آموخته بودند که چگونه توهین ، تحقیر حتا لت خوردن را تحمل نمایند، یاد گرفته بودند چگونه نفرت و انزجار خود را به رخ ستمگران بکشند ، آنها گاهی با اشک و درد سینه سوزشان خواهان یک خبر خشک و خالی بودند ، می خواستند بدانند جوانان شان، زندهای مبارز و مردهای کارنامه ساز خانواده های شان زنده اند یا نه

هزار ها هزار آزادیخواه سالها پیش با بسته شدن نطفه مبارزه برای نیل به اهداف والای انسانی و رهائی از سلطه استعمار و استعمار در بطن مادر وطن درد کشیده ، درد دیده و با درد و داغ به دنیای پر از ستم پای گذاشته اند تا صادقانه و بی هراس با رژیم های سفاک ، خاین و وطن دشمن پیکار نمایند . گرچه گروه گروه اسیر شکنجه و زندان شدند و یا جوخه جوخه اعدام و تیر باران گردیدند ... مگر این راه خالی از رهنوردان اسطوره ساز نشد .

حزب به اصطلاح (دموکراتیک خلق) برای بقای خویش با ایجاد سازمان های نامزده ، شریک و سر تا پا گندیده و با ادعای بلند بالای چپ تا سطح افراط و ابتذال در فرومایگی ، غلام منشی و قدرت طلبی آنقدر انحراف نمود تا چپه شد ، یا چار پلاق به طرف راست افتاد که هر دو از یک قماش بودند . با تن واحد و سرهای جداگانه شبیه اژدهای دوسر .

سازمان بدسرشت ، بد کاره بدنام (خاد) یکی از این مجتمع ها بود که با رحجان دادن به کمیت اعضاء در و دروازه را باز گذاشته به هر گمراه مادر خطای عاق پدر و مادر ؛ تن فروشان شهر ، روسپیان اشرافی ، به هر بی مقدار زیون و عقده ئی مریض که تشنه مقام ، پول و انتقام بود گفت : بفرمائید . داخل شوید . این سازمان بی بند و بار هر نوع جنس بد جنس را عضو داشت .

درست شبیه مکاره بازار . در این مکاره بازار سیاسی تنها ملت بیچاره و درگیر مانده بود که از چپ و راست سلی می خورد و هر دو طرف رخسارش کیود بود .

این خادبست های منفور بیشتر و افراطی تر از وظیفه و مسلک خویش ملت را شکنجه و عذاب کردند . به ویژه وطنپرستان واقعی را ، این جانی های سفاک حتا بعد مراحل تحقیق در داخل زندان با زندانی جلاد منشانه رفتار می کردند ، مثل انداختن زندانی برای ماه ها در سلول انفرادی ، حبس کردن در تشناب ها و هواکش ها در سرد ترین زمان ، محروم نمودن از ملاقات و پایوازی ، حذف کردن حق تداوی ، داکتر و درمان ، دور نگهداشتن زندانی از مشغولیت های سالم ، فکری و آموزشی مثل کتاب ، قلم ، کاغذ ، شطرنج و غیره و چپاول این همه به بهانه های بی مفهوم و مختلف ، ادامه جنگ روانی و روانفرسا به صورت مداوم ، تحریک نمودن اوباشان خادبستی که به نام زندانی ، زندانبان و باشی ایفای وظیفه می نمودند به جان شریف ترین فرزندان وطن و مبارزین به حق ، سازمان دادن جنگ ها و دعوا های خونین توسط جاهلان (ترباکی) و چاقوکش . (آنها پتیره های آهنین پنجره ها را کنده ذریعه سنگ هنگام تفریح در مثلث هموار کرده ، بعد لبه آن را در داخل اتاق یا وینگ با ساییدن به سمت پیش تشناب تیز و بُران نموده از نوله آفتابه پلاستیکی برای آن دسته می دادند ، آنها این کارد شمشیر گونه را همیشه در نیفه پنهان داشتند تا هنگام جنگ خوب و بد ، حق و ناحق ، شرافت و بی شرفی طرف خوب ، شریف و به حق را ضربه زده جرح وارد نمایند) این قضیه به هیچ وجه از دید دفتر سیاسی زندان ، سازمان اولیه ، قومندانی بلاک ها ، ریاست تحقیق و غیره پوشیده نبود ، آنها هم می دانستند هم در سازماندهی آن نقش داشتند و خود محرک بودند . در فرجام آن که ضربه دیده ، خونین و مالین بود جزائی می گردید و فشار زیاد تر می دید

در پهلولی این همه جفا محکمه اختصاصی انقلابی بی خود از نشنه ودکا با گشاده دستی حکم مرگ صادر می کرد و پلیگون ها با نفیر گلوله پیام محکمه را به محکومان می رسانید .

فضاء بوی مرگ می داد ، مبارزان با شهامت به گوشه های آسمان غمزده میهن می نگریستند نه به چشمان بی آرم جلادان ، آنها همانگونه مغرور و با صلابت در تیره ترین ساعات شب به کشتارگاه برده می شدند آنگاه هیبت فریاد شان آسمان را می درید ، سرود شان برای جاویدانگی شدن پیام می داد و اندکی بعد گلوله ای نفس شان را می درید .

وقتی شفق رنگ خون می گرفت مادر وطن به گور ناپیدای بهترین فرزندان خود اشک می ریخت .

چنین بود وضع زندان و زندانی ، خاد و خادبست ها در دوران حکومت خود کامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان !؟

دور دگر، شکل دگری از جفا و ستم !!

وقتی جلاد کهنه کار با شکل دگر به میدان آمد بسیار زیرکانه و خاینانه اوامر بادر شکست خورده و هزیمت کرده خویش، روس غدار را عملی نمود و هزار ها زندانی سیاسی را که معجزه آسا از زیر ساطور قصابان خاد نجات یافته بودند چون گوشت دم توپ برای فرقه ها و کندک های محاروبی سهمیه داد تا به زعم شان چپ و راست، آنجا در جبهات جنگ راست و چپ، همدگر خود را نابود نمایند که مگر از (انقلاب کبیر، شکست ناپزیر، و برگشت ناممکن ثور دفاع گردد؟!)

این مجری برنامه های جنایتبار (کی. جی. بی.) و مشهور ترین اجنت آن داکتر نجیب (نجیب الله) رئیس خاد بود که با پوشیدن ردای ریاست جمهوری و تکیه به اریکه قدرت سفاکی اش را تا سطح سیاهی ماندگار بالا برد. می خوانیم و می شنویم که امروز دارودسته همان حزب بدنام، وامانده هائی از اعضای سفاک و وطن دشمن خاد، هر یک از این خاینان تشنه به خون ملت را، قهرمان ملی، آگاه سیاسی، سرسپرده، دموکرات، مترقی، انسان والا و وطنخواه جا می زنند !!!

آنها فکر می کنند ملت از همان نیمه روز پنجشنبه (هفتم ثور سیزده پنجاه و هفت) سیاهترین روز در تقویم تا کنون خواب بوده هیچ چیز را ندیده و هیچ یک از خاینان را نمی شناسند... وقتی حوادث از پی هم آمدند و در تراکم ترس آور خویش به فاجعه های جبران ناپزیر تبدیل گردیدند، جنگ سرد بین شرق و غرب دیوار از یخچال ها و انجماد سالیان سیاسی بین دو قطب و دو ابر قدرت امپریالستی را در کشور بیچاره ما آب نمود، یگانه حفره گور نما که قابلیت جذب این آب ها را داشت حزب به اصطلاح (دموکراتیک خلق) بود. فشار قهار یخ های آب شده ازین چاه کنده شده به دست (خلق و پرچم) برون جهیده در یورش سرسام آور، بی لگام و جنون زای خویش هر چه را در برابر و مقابل با خود دید ویران و معدوم نمود، زمین، هوا، آدم، پرنده و جنگل را... برای این آفت برباد کن و ویرانگر این کار مسأله نبود

....

در آخر این حزب پیش درآمد روس، بدون دور نما سرسام گرفت، سر نخ را گم کرد، چون سنجش ها و سیاست های شان در مورد ملت و وطن غلط از آب درآمد، حزب سرگیچه گرفت، درپچال شد، رنگ باخت، رنگ گرفت، تغییر نام داد، نشان عوض کرد و دهها شعبیده بازی دگر؛ مگر بی فایده... حزب شبیه مار زخمی که سرش را به سنگ کوبیده باشند در صدد احیای دوباره و تجدید حیات با هر حزب، سازمان، گروه، محفل و دارودسته ای که در خیانت و جنایت همتا و همترازش بود سازش کرده حتا با مالیدن پیه خرس به تن و بدنش مرتجع ترین اخوان را برادر و فاشیست ترین سیستم سرمایه داری را پدر خویش خطاب نمود و در سایه دامان هر دو، کشته شدگان بدنام خود را قهرمان ملی، آدمکشان بی بدیل خویش را خیره و خبیر، دانشمند و فاضل، گناهان کبیره خود را اشتباه و لغزش نام گذاری کرده در آخر آنچه را تأیید نمود که زمانی با دهل و سرنا، شور و فریاد در ضدیت و با تأکید مرانامه و برنامه خود می گفت: «مرگ بر اخوان الشیاطین، ارتجاع و امپریالیزم» حزب وطنفروش جیغ می زد: این ها دشمنان ما، پرولتاریای سراسر دنیا، جهان هستی و انسانیت استند !!!

زهی خفت و خواری !!

حالا ببینید که راه به کجا می برد این حزب پیشتاز، پیش آهنگ، طراز نوین، برگشت ناپزیر و حرام زاده های از بطن مردارش، اخوان، طالب و... راه به ترکستان، ریاض، اسلام آباد، اورشلیم، لندن و واشنگتن؟؟ همه با هم یکجا، در پیوند نامقدس، با تن پوش بیشرمی متفاوت، ریشدار و بی ریش، چپنکی ودریشی دار، کم سواد و با سواد، خرد ستیز و بی خرد در رژیم (شتر گاو پلنگی) ساخت امریکا و متحدینش جمع شده آند، آنها برای بربادی یک کشور

بزرگ و مسخ نمودن تاریخ ، فرهنگ ، زبان و دهها پیوند اتنیکی دیگر آن از هیچ دسیسه ، توطئه ، خیانت و جنایت دریغ نمی کنند .

و قضیه ملخ ها ؟

تا «در افغانستان باران آزادی نبارد» این ملخ ها بار ها نظر به فطرت خویش در چاک چاک زمین سوخته و زخمی تخم گذاری نموده و بار ها به اشکال مختلف هست و هستی را به بربادی و ویرانی خواهند کشید و سرزمین افغانها را سوخته ، ویران ، زخمی ، غبارآلود و پُردرد ، به دور از سبزه و بهار و پرنده و رایحه خوش زندگی نگه خواهند نمود. آزادی واقعی افغان و افغانستان نوروز همیشه بارور و بهارینه خواهد بود ، به تلاش رسیدن به آن نوروز آنگاه شنیدن این واژه ها چه زیبا و دل انگیز خواهد بود : (هر روزتان نوروز – نوروزتان پیروز)